

مقیاسهای شاعرانه و سبک هندی

دکتر احمد ذاکری*

چکیده

مقیاسهای شاعرانه یکی از آرایه‌های زیبای ادبی است که تاکنون ناشناخته مانده و کمتر کسی به واجست آن پرداخته است. این آرایه ادبی در دستور زبان فارسی هم چندان مورد بررسی قرار نگرفته، برخی دستور نگاران متوجه آن شده و از آن با عنوانهای وابسته‌های عددی، روشنگر، صفت شمارشی مرکب، ممیز رابطهای کلی عددی یاد کرده‌اند. در این مقاله به بررسی مقیاسهای شاعرانه از قرن پنجم تا قرن دوازدهم، سبک خراسانی تا سبک هندی اقدام شده است. فراوانی این مقوله دستوری و آرایه ادبی بیشتر در شعر صائب تبریزی و بیدل دهلوی، دو شاعر نماینده حوزه‌های اصفهان و هند در شعر قرنهای ۱۱ و ۱۲ است.

واژه‌های کلیدی

مقیاسهای شاعرانه، روشنگر، ممیز، وابسته‌های عددی، سبک هندی، صائب تبریزی، بیدل دهلوی.

مقیاسهای شاعرانه و سبک هندی

یکی از زیبایی‌های ادب فارسی «مقیاسهای شاعرانه» است که تاکنون بزرگان نقد ادبی و صاحب‌نظران فن بدیع بدان نپرداخته‌اند. این آرایه زیبای ادبی در شعر فارسی از سده پنجم

* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

هجری آغاز شد و در سبک هندی کثرت یافت. در شعر صائب تبریزی و بیدل دهلوی به فراوانی رسید و پرورده شد.

پس از سالها متروک ماندن این آرایه بدیع در دوره بازگشت ادبی، دوباره در شعر معاصر ایران، بویژه در شعر نو سر برآورد و به لطافت شعر نو افزود.

یکی از بزرگان ادب معاصر و اهل نقد و سبک شناسی برای نخستین بار به این آرایه ادبی می‌پردازد و آن را ویژگی سبک بیدل دهلوی می‌داند و در کتاب شاعر آینه‌ها با عنوان «وابسته‌های عددی» از آن یاد می‌کند. (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۴۵)

البته تعریف یاد شده جامع و مانع نیست، و این موضوع در جای خود مطرح خواهد شد. نگارنده در این مقاله می‌کوشد تا به کم و کیف و زیر و بم این موضوع بپردازد. به این ترتیب نخست به بررسی آن از دیدگاه دستور زبان می‌پردازد.

وابسته‌های عددی، صفت شمارشی مرکب، روشنگر، رابط‌های کلی عددی،

ممیز، تمیز و...

در دستور زبان فارسی امروز مقوله‌ای با عنوانهای بالا داریم. توضیح آن که هرگاه میان صفت شمارشی و موصوف آن یعنی عدد و معدود کلمه‌ای وابسته به عدد قرار گیرد، مانند: یک قرص نان، ده متر پارچه، دو درج لعل، به ترتیب: یک و ده و دو را عدد یا صفت شمارشی و نان و پارچه و لعل را معدود یا موصوف گفته‌اند. اما منظور ما کلمه‌های قرص، متر و درج است.

نوع دیگر از این وابسته‌ها میان صفت مبهم (چند، چندین، هر، مشت و گروه و...) و موصوف قرار می‌گیرد. مانند چند قرص نان، چندین متر پارچه، هر درج لعل.

نوع سوم، هنگامی است که (ی) وحدت و نکره به کلمه مقیاس یا واحد افزوده شود، مانند: قرصی نان، متری پارچه، درجی لعل و مشت‌ی خاک.

می‌بینیم که در نوع دوم و سوم عددی در کار نیست، بنابراین عنوان وابسته عددی برای این آرایه نمی‌تواند جامع و کامل باشد.

در میان دستورهای زبان فارسی که همگی آنها مربوط به سده اخیر است، موضوع بحث ما کمتر مورد بررسی و واجست قرار گرفته است.

در دستور زبان پنج استاد می‌خوانیم: «هرگاه بخواهند مقدار چیزی را معین کنند، لفظی را که بر مقدار دلالت کند، پس از عدد آورند مانند: دومن قند، سه خروار شکر و...» (پنج استاد،

۱۳۷۸: ۱۲۷-۱۲۸)

در دستور یاد شده عنوان دستوری یا بدیعی برای «لفظی که بر مقدار دلالت کند» نیآورده‌اند. در **دستور جامع زبان فارسی** نیز چنین است، فقط در توضیح آن واژه «تعیین نوع جنس» افزوده شده است. (همایون فرخ، ۱۳۶۴: ۳۱۲)

در دستور زبان فارسی سال دوم آموزش متوسطه عمومی فرهنگ ادب می‌خوانیم: «گاهی پیش از صفت و موصوف (عدد و معدود) اسم‌هایی می‌آید که می‌توان آنها را با صفت شمارشی جمعاً، صفت شمارشی مرکب فرض کرد، مانند: تن و نفر در انسان، دست در لباس، رشته در چاه و قنات و...» (گیوی - انوری، ۱۳۶۵: ۹۳)

آقای دکتر جواد شریعت نیز در کتاب **دستور زبان فارسی** خود همین نظر را دارند. (شریعت، ۱۳۶۷: ۲۹۱)

در کتاب تخصصی **شمار و مقدار در زبان فارسی** عنوان رابطهای شماری و مقداری یا رابطهای کلی عددی برای آن به کار رفته و پژوهنده محترم می‌نویسد:

«وابسته‌های عدد یا کلمات میانجی مابین عدد و معدود برای تعیین واحدهای مقداری یا تعداد و نوع و اندازه و تمیز و تبیین و توضیح معدود به کار می‌رود». (نشاط، ۱۳۵۹: ۲۶۱)

در **دستور مفصل امروز** به عنوان روشنگر برمی‌خوریم که محقق محترم چنین می‌گویند: «گاهی بعد از عدد، اسم یا کلمه دیگری می‌آید که معنی معدود را روشنتر می‌کند و ابهامش را برطرف می‌سازد، از این رو می‌توان آن را روشنگر معدود یا روشنگر نامید، مانند: ده حلقه چاه، یک مثقال زعفران و...» (فرشید ورد، ۳۱۷)

عنوان و تعریف اخیر، عالمانه‌ترین تعریفی است که دربارهٔ وابسته‌های عددی به آن پرداخته شده است، در کتابی دیگر هم به جای وابسته عددی کلمه ممیز به کار رفته است (مشکوه الدینی). دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری (ص ۱۸۰) که با عنوان «روشنگر» سازگاری دارد، عنوان ممیز از دستور زبان عربی گرفته شده است. در نحو زبان عرب بحثی با عنوان تمییز داریم که در آن جا از وابسته‌های عددی با عنوان مقادیر و ممیز یاد می‌شود و آنچه را که بعد از آن واقع می‌شود، تمییز گفته‌اند. البته، مقادیر یا ممیزها در زبان عرب دارای نقش هستند (شرتونی، ۱۳۶۶: ۳۱۰) بنابراین دو عنوان اخیر را می‌توان برای صفات مبهم (چند، چندین، هر، مشت و گروه) که با «ی» وحدت و نکره به کار می‌روند نیز تسری داد.

پیشینه مقیاسها یا روشنگر و ممیزها

گروهی از این مقیاسها تعریفی جهانی دارند و بر مقدار و اندازه ثابتی دلالت می‌کنند مانند: لیتر، کیلو، متر، مایل، پوند، گرم، تُن که واژه‌های یاد شده همگی برگرفته از زبان لاتین و خارجی هستند.

دسته‌ای از این روشنگرها ملی هستند و فقط محدود به منطقه ایران می‌شوند مانند: مثقال، سیر، چارک، من، گز، ذرع، رطل، مشت. ویژگی این مقیاس یا ممیزها چه نوع جهانی و چه نوع ایرانی آنها، آن است که هیچ رابطه‌ای میان آنها و مورد قیاسشان وجود ندارد، یعنی وقتی می‌گوییم چند متر چوب، یک پیمانه آب، میان متر و پیمانه از سویی و چوب و آب از سوی دیگر هیچ رابطه و سنخیتی به چشم نمی‌خورد و در مورد صفات مبهم هم چنین است. به نمونه‌هایی ادبی از آن می‌پردازیم.

وندر شکم حامله مشتی پسران است

(منوچهری، ۱۳۵۶: ۸)

چون پنج پای آبی و چون چارپای خاک

(خاقانی، ۲۵۳۷)

دامن از این بی‌نمکی درکشی

(نظامی، ۱۳۶۸: ب ۸۸۷)

هزارش دامن زر بر سر افشاند

(ساوچی، ۱۳۷۱)

وان نار همیدون به زنی حامله ماند

جوقی لئیم یک دو سه کز سیر و کوژ سار

گر جو سنگی نمک خود کشی

به حرفی کز سواد نامه بر خواند

گاهی این ممیز و مقیاسها ساختگی است؛ یعنی نه صفت شمارشی و نه صفت مبهم است و هیچ ارتباطی هم با موصوف و تمییز خود ندارد، فقط دلالت بر کمی یا زیادی آن می‌کند، بنابراین بدون این که قید باشد کار قید را انجام می‌دهد، مانند:

بر دل کس ننهاده است به یک موی الم

(فرخی سیستانی، ۱۳۴۹)

هر کجا جویی ز دیبا خرگهی

(منوچهری، ۱۳۵۶)

لبانش داروی صد شهر بیمار

(فخرالدین اسعد گرگانی، ۲۵۳۵)

یک جهان خیمه دارد و خرگاه

(انوری، ۱۳۳۷: ۴۱۹)

الم از دل‌ها برگیرد و تا بوده هگزرز

هر کجا پویی ز مینا خرمنی

دو زلفش مایه صد شهر عطار

عرصه همتش چو گنبد چرخ

ممیزهای شاعرانه از دیدگاه بلاغی و بدیع

مقیاس‌های شاعرانه عنوانی نو و بلاغی برای آن گروه از وابسته‌های عددی است که در علم بلاغت شعر فارسی تعریف و عنوانی شناخته شده ندارد و در هیچ یک از کتابهایی که درباره آرایه‌های ادبی نگاشته شده است، ثبت نیست و علمای فن بلاغت به آن نپرداخته‌اند، به همین دلیل نیز عنوان این مقاله را به آن اختصاص داده‌ام.

مقیاس‌های شاعرانه و هنری آن دسته از ممیز یا روشنگرها هستند که از دیدگاه بلاغی با ممیزهایی که از نظر دستوری، پیشتر به آنها پرداختیم، تفاوت دارند. در بیان وابسته‌های عددی غیرشاعرانه و غیرهنری هیچ گونه پیوند و رابطه‌ای میان وابسته عددی و معدود آن دیده نمی‌شود، بلکه فقط ممیزی برای تعیین اندازه دقیق است. برای مثال وقتی می‌گوییم یک تن سیب یا دو متر پارچه یا سه چارک برنج میان روشنگرها با آنچه که به وسیله آنها تبیین شده، رابطه و پیوندی وجود ندارد، ولی در مقیاس‌های شاعرانه پیوندی ناگسستنی و هنری میان وابسته‌های عددی و معدود به چشم می‌خورد که هر چه این پیوند و رابطه دیرپاتر باشد، بر زیبایی ادبی و لذت بلاغی آن می‌افزاید. در این بخش از مقاله به بررسی انواع آن پرداخته می‌شود.

۱. مقیاس‌های شناخته شده در زبان فارسی

این ممیزها در درازای زمان تعریف و به مقیاس و واژه سنجش برای چیزی خاص تبدیل شده‌اند. از ویژگی این مقیاسها آن است که با مورد قیاس یا تمیز خود رابطه دارند مانند: جلد برای کتاب، جام برای آینه، فرسنگ برای راه، جرعه برای مایعات، طغری برای نامه، رمه برای گوسفند و... برای مثال چون کتاب از پوست حیوانات فراهم می‌آمد و بر پوست می‌نوشتند یا این که حداقل برگ نخست و پایانی کتاب از چرم بود، واحد جلد (پوست) را برای شمارش کتاب برگزیده‌اند. دیگر آن که در مقیاس‌های هنری و شاعرانه، ممیز نمی‌تواند مانند ممیزهای غیرهنری دقیق باشد و اندازه یا مقدار موصوف یا مورد سنجش خود را به گونه‌ای دقیق اندازه بگیرد. وقتی می‌گوییم یک کیلو انار، اندازه انار مشخص است، ولی وقتی بگوییم یک جلد کتاب، اندازه کتاب مشخص نخواهد بود.

پارهای دستورنویسان گمان برده‌اند که این مقیاس یا روشنگرها در دوره معاصر پدید آمده است، البته این دیدگاه نادرست است، بلکه مقیاس‌ها در دوره اخیر کمال یافته‌اند. اینک چند نمونه تاریخی از این گونه مقیاس‌ها را می‌آوریم.

- مگر گوش خاقانی امشب به عادت ز لفظ تو دزدید صد عقد گوهر
(خاقانی، ۲۵۳۷: ۸۸۳)
- دو درج لعل کان در کان نباشد دو عقد در که در عمان نباشد
(سلمان ساوجی، ۱۳۷۱: ۶۹۱)
- صد نافه مشک دادمش از تبت ضمیر گر یک بخور یافتم از مجمر سخاش
(خاقانی، ۲۵۳۷: ۲۳۴)
- لعب سوارش به شاهمات فرو کوفت آن دورمه گرگ و آن دو یافه شبان را
(ابوالفرج رونی، ۱۳۴۷: ۲)

۲. نوع دوم مقیاسهایی که تعریف مقیاس و جنبه قراردادی و از پیش تعیین شده ندارند، ولی به گونه‌ای پیوند و رابطه میان آنها با مورد قیاس وجود دارد و همان گونه که پیشتر گفتیم، هر قدر این رابطه پنهان و پیچیده‌تر باشد، هنری و شاعرانه‌تر می‌شود. برای مثال اگر بگوییم فالانی یک دهن آواز خواند یا پدر یک چشم خوابید، دهن و چشم مقیاسهای غیرقراردادی و غیرعادی هستند، زیرا نمی‌توان مقدار آنها را معین کرد، ولی میان دهن و آواز از طرفی و میان چشم و خواب از طرف دیگر رابطه وجود دارد، چون آواز از دهان برمی‌آید و خواب در چشم می‌رود و همگان این رابطه را در می‌یابند. این مقیاسها نوع ساده‌تر مقیاسهای شاعرانه را تشکیل می‌دهند و مسلم است که به هیچ وجه دقیق و قابل اندازه‌گیری نیستند، مانند:

- گران مایه جمشید فرزند او کمر بست یک دل پر از پند او
(فردوسی، ۱۹۶۳: ۳۹)
- هزار گردون پر زهره نشاط انگیز هزار طوبی پر طوطی شکرستان
(غزنوی، ۱۳۶۲: ۱۴۵)
- گرچه از این بنده یادت می‌نیاید باد صد دیوان سخن زو یادگارت
(انوری، ۱۳۳۷، ب ۱۴۷۴)
- بیا تا یک دهن پر خنده داریم به می جان و جهان را زنده داریم
(نظامی، ۱۳۷۶، ب ۱۴۷۴)
- یکی کاروان اشترگشن داداش هر اشتر بسان کهی از کلانی
(منوچهری، ۱۳۵۶: ۱۱۹)
- یک کوهسار نعره نخجیر جفت جوی یک مرغزار ناله مرغان زار زار
(عمیق بخارایی، ۱۶۳)

تا شکمی نان دهنی آب هست کفچه مکن بر سر هر کاسه دست
(نظامی، ۱۳۶۸: ب۱۱۷۳)

دهنی شیر به کودک ندهد مادر دهر تا دگر باره به خون در نبرد دندانش
(سعدی، ۸۱۷)

من بیدل و دستارم، در خانهٔ خمار یک سینه سخن دارم هین، شرح دهم یا نه
(مولوی، ۱۳۶۳: ۱۱۹)

گونهٔ دوم از مقیاس‌های شاعرانه، آنهایی هستند که پیچیدگی بیشتری دارند و برای درک آنها باید به تأمل و تعمق نشست، زیرا پیدا کردن رابطهٔ آنها با معدود و موصوف مورد قیاس دشوار است و هر چه این دشواری افزونتر باشد، مقیاس زیباتر می‌شود، این نوع از مقیاسها در دورهٔ خراسانی و عراقی بندرت پیدا می‌شود، در حالی که در دیوان صائب تبریزی و بیدل دهلوی تعداد آن کم نیست. در اینجا چند نمونه از دورهٔ عراقی می‌آوریم:

من بدبخت مانده بی برگم آرزومند یک شکم مرگم
(سعد سلمان، ۵۷۴)

زانو کنم رصد گه در بیع خان جان صد کاروان درد معین در آورم
(خاقانی، ۲۵۳۷: ۲۴۰)

من بودم و یک کلید گفتار هم در غلق دهان شکستم
(خاقانی، ۲۵۳۷: ۷۸۷)

آن سفر کرده که صد قافله دل همره اوست هر کجا هست خدایا به سلامت دارش
(حافظ، ۱۳۵۹: ۵۴۴)

ای پستهٔ تو خنده زده بر حدیث قند مشتاقم از برای خدا یک شکر بخند
(حافظ، ۱۳۵۹: ۳۴۶)

البته با تفحص و جستجو در دیوان شاعران بزرگ در سبکهای خراسانی و عراقی نمونه‌های بیشتر پیدا خواهد شد که از حوصلهٔ این گفتار بیرون است.

مقیاس شاعرانه و سبک هندی یا اصفهانی

در سبک هندی ممیز یا روشنگرهای هنری و شاعرانه پرورش یافت و رنگ و بوی دیگری به خود گرفت. نخست صائب به تزئین این آرایه پرداخت و پس از او بیدل دهلوی به شکوفایی آن همّت گماشت و به آن آب و رنگی تازه زد. پای فشردن بر انتزاعی شدن مقیاسها و مورد قیاس و افزودن اجزا و وابسته‌های دیگر چه به مقیاس و چه به مورد قیاس از صائب و بیدل

شاعرانی هنرمند آفرید. در این جا باید تأکید کنم این آرایه در نزد صائب تبریزی که صد سال پیشتر از بیدل می‌زیست، فراوان‌تر از بیدل است و بیدل به صائب توجه زیادی دارد، حتی پاره‌ای از اصطلاحات و صورخیال صائب را همچون: شکست رنگ، خواب مخمل، سرمه خاموشی، شعله آواز و فانوس خیال و... به همان شکلی که صائب به کار برده، در شعر خود می‌آورد.

در نگاه نخست به این آرایه ادبی و دستوری در نزد صائب و بیدل می‌توان دریافت که هر چه مقیاس و محدود امور عینی‌تر باشند، دریافت روابط آن ساده‌تر می‌شود و هر چه ذهنی‌تر و انتزاعی‌تر باشند، فهم آنها دشوار می‌گردد. برای مثال، وقتی صائب دم از «هزار قافله تشویش» می‌زند:

هر کس که بی رفیق موافق سفر کند با خود هزار قافله تشویش می‌برد
(صائب، ۱۳۶۴: ۱۹۴۹)

یا بیدل از «طول صد عقبی امل» سخن به میان می‌آورد.

همچو برق آغوش از وحشت مهیا کرده ام طول صد عقبی امل صرف است بر پهنای من
(بیدل، ۱۳۶۸: ۱۰۵۲)

در نمونه اول مورد قیاس امری حسی و ذهنی است و در مورد دوم قیاس و مورد قیاس هر دو امر ذهنی و غیرمحسوس هستند. بنابراین، نمونه بیدل دهلوی از نمونه صائب دشوار یاب‌تر می‌شود.

علت دیگر پیچیدگی این آرایه فاصله و عدم رابطه میان مقیاس و محدود آن است. برای نمونه وقتی صائب می‌گوید:

شعله بی مایه ام با خار و خس درگیر و دلار خورده ام صد زخم تا یک پیرهن بالیده ام
(صائب، ۱۳۶۴: ۲۵۵۶)

مباشید از قماش دامن برجیده ام غافل که من صد صبح از این عالم برون چین دکن دارم
(بیدل، ۱۳۶۸: ۸۴۹)

میان پیرهن و بالیدن و همچنین میان صبح و از این عالم برون چین، روابط بسیار دیرپا و وجود دارد که سبب پیچیدگی این آرایه می‌شود. موضوع سوم که به دشواری و دیرفهمی این معادله دامن می‌زند، آن است که گاهی صفت شمارشی و وابسته آن که مقیاس یا روشنگر باشد و موصوف که مورد قیاس است، هر کدام برای خود وابسته‌هایی می‌گیرند و یک گروه گسترده وصفی را تشکیل می‌دهند، همچون:

بی زرز سیمین بران داری اگر امید وصل مستعد صد بغل خمیازه آغوش باش

(صائب، ۱۳۶۴: ج ۵، ۲۳۴۷)

بود صد پیرهن از شام سیه تر صبحم
دست من پنجه خورشید ز دامن تو شد
(صائب، ۱۳۶۴: ج ۴، ۱۶۵۷)

صد عدم از جلوه زار هستی آنسو می‌پرَم
گر پری از شیشه بیرون است من بیرون ترم
(بیدل، ۱۳۶۸: ۸۵۴)

بوریا راحت مخمل به فراموشی داد
صد جنون شوق نیستان رگ خواب است اینجا
(بیدل، ۱۳۶۸: ۴)

ما قافله بی نفس موج سراییم
چندین عدم آن سوست صدای جرس ما
(بیدل، ۱۳۶۸)

مقیاس یا ممیزهای هنری گاهی بر کثرت و گاهی نیز بر قلت دلالت دارند، با آنکه عدد و صفت شمارشی آنها ممکن است یکسان باشد، همچون:

ز نغمه تا خدا یک کوچه راه است
بر این حرف بلندم نی گواه است
(صائب، ۱۳۶۴: ج ۲، ۱۰۹۵)

غرق نم جبینم از خجلت تعین
کار هزار توفان این یک عرق حیا کرد
(بیدل، ۱۳۶۸: ۴۰۹)

هر دو نمونه یاد شده برای قلت به کار رفته‌اند و اما نمونه برای کثرت:
از نقطه یک کتاب سخن اخذ کرده‌اند
مضمون نامه از لب عنوان کشیده‌اند
(صائب، ۱۳۶۴: ج ۴، ۲۰۰۰)

بر سینه داغ‌های تمنا نوشته‌ایم
یک لاله زار نسخه سودا نوشته‌ایم
(بیدل، ۱۳۶۸: ۸۴۶)

می‌بینیم که مقدار عدد در کمی یا زیادی معدود آن قدر اثر نمی‌گذارد که مقدار ممیز یا مقیاس تأثیر می‌بخشد، بخصوص در جایی که عدد و صفت شمارشی «یک» است، نمی‌توان حکم به قلت موصوف داد. نمونه‌های اخیر برای اثبات این معنی بسنده است. چه بسا که عدد یک، کار عدد صد را انجام می‌دهد. به مثال زیر از صائب توجه کنیم:

صد پیرهن عرق نگه شرم کرده است
تا با تو آشنایی ما درگرفته است
(صائب، ۱۳۶۴: ج ۲، ۹۶۷)

همیشه روی تو یک پیرهن عرق دارد
که آب گوهر بر یک قرار می‌گذرد
(صائب، ۱۳۶۴: ج ۴، ۱۸۱۴)

در مثال بالا، یک پیرهن عرق کمتر از صد پیرهن عرق نیست.
در بخش پایانی این گفتار اشاره می‌کنیم که مقیاسهای شاعرانه در شعرای معاصر و نواندیش
امروز تأثیر فراوان داشته است و در لابه لای اشعار آنها خودنمایی می‌کند، مانند:
و به آواز قناری‌ها
که به اندازهٔ یک پنجره می‌خوانند

(فرخزاد، ۱۳۸۴: ۳۷۱)

بستم

صدف خالی یک تنهایی است

(ابتهاج)

نتیجه‌گیری

سرانجام آن که ممیّز یا روشنگرهای ادبی که ما از آن با عنوان مقیاسهای شاعرانه و
آرایه‌های بدیعی یاد می‌کنیم، در شعر فارسی پیشینه‌ای دیرینه دارد که از سخنوران سدهٔ پنجم
تاکنون ادامه یافته است و در برخی مکتبهای ادبی با رونق و استقبال بیشتری رو به رو بوده است
که سبک هندی یا اصفهانی و همچنین شعر نو از آن جمله است. گاه در شعر برخی شاعران
فراوانی دارد، در میان سرایندگان سده‌های پیشین سنایی غزنوی و نظامی گنجه‌ای از این زیبایی
ادبی - که جای آن در بدیعیهای امروزی خالی است و بنده از آن در این مقاله با عنوان مقیاس یا
ممیّزهای شاعرانه نام برده‌ام - بهره جسته‌اند همچون:

کرده از کاف و نون به درّ ثمین دیده را یک دهان پر از یاسین
(سنایی، ۱۳۵۹: ۶۷)

مَنّت او راست هزار آستین بر کمر کوه و کلاه زمین
(نظامی: ب: ۲۴)

یک دهان پر از یاسین داشتن و دیده را پر از یک دهان یاسین کردن که خود موضوعی
جداگانه با عنوان حسامیزی می‌تواند باشد، از نظر دانش بدیع، زیبایی تازه‌ای را خلق کرده‌اند که
تاکنون در هیچ کدام از کتابهای بدیع بدان پرداخته نشده است. یا در بیت حکیم نظامی هزار
آستین مَنّت بر کوه و زمین داشتن، مقیاس یا ممیّز روشنگری شاعرانه است که با اندکی تأمل در
مفهوم آستین افشانی و دهش می‌توان به زیبایی این نکتهٔ بدیعی تازه یاب پی برد و از آن
محظوظ شد.

- برای حسن ختام این مقاله به چند نمونه دیگر از صائب و بیدل اشاره می‌کنیم:
- یک لغزش پا جاده توفیق طلب کن
از زحمت چندین ره و فرسنگ برون
(بیدل، ۱۳۶۸: ۱)
- صد بیابان در میان دارند زهاد از نفاق
گرچه در پهلوی هم چون سیحه صد دانه اند
(صائب، ۱۳۶۴، ج ۳، ۱۲۲۳)
- صد عدم از جلوه زار هستی آن سو می‌پریم
گر پری از شیشه بیرون است من بیرون ترم
(بیدل، ۱۳۶۸: ۵۴)
- نباشد سرکشی در طبع پیران گران تمکین
به صد من زور بردارد ز جا طفلی کمائی را
(صائب، ۱۳۶۴: ج ۱، ۲۲۱)
- جنونی کو که آتش در دل پرشورم اندازد
ز عقل مصلحت بین صد بیابان دورم اندازد
(صائب، ۱۳۶۴: ج ۳، ۴۵۷)
- غنچه در لب بستگی بند ملال از دل گشود
چشم فتح باب داری یک دهن خاموش باش
(صائب، ۱۳۶۴: ج ۵، ۲۳۴۷)
- یک چشم خواب تلخ، جهان در بساط داشت
آن هم نصیب دیده شور حباب شد
(صائب، ۱۳۶۴: ج ۴، ۱۹۷۲)
- صد عقده زهد خشک به کارم فکنده بود
ذکرش بخیر باد که تسیح من گسیخت
(صائب، ۱۳۶۴: ج ۲، ۹۱۲)

منابع

- ۱- ابتهاج، هوشنگ.
- ۲- احمدی گیوی، حسن و انوری حسن. (۱۳۶۵). *دستور زبان فارسی سال دوم آموزش متوسطه عمومی فرهنگ ادب*، چاپ وزارت آموزش و پرورش.
- ۳- اسعد گرگانی، فخرالدین. (۲۵۳۵). *ویس و رامین*، چاپخانه بانک ملی.
- ۴- ابیوردی، انوری. (۱۳۳۷). *دیوان*، سعید نفیسی، پیروز، چاپ اول.
- ۵- بخارایی، عمق، *دیوان*، سعید نفیسی، کتاب فروشی فروغی.
- ۶- بیدل دهلوی. (۱۳۶۸). *دیوان*، حسین آهی، کتاب فروشی فروغی، چاپ دوم.
- ۷- پنج استاد. (۱۳۷۸). *دستور زبان*، فردوس، چاپ سوم.
- ۸- حافظ. (۱۳۵۹). *دیوان*، دکتر پرویز خانلری، بنیاد فرهنگ ایران.
- ۹- خاقانی شروانی. (۲۵۳۷). *دیوان*، دکتر ضیاءالدین سجادی، کتاب فروشی زوار، چاپ دوم.
- ۱۰- رونی، ابوالفرج. (۱۳۴۷). *دیوان*، محمود مهدوی دامغانی، کتاب فروشی باستان.

- ۱۱- سعدی، کلیات، محمد علی فروغی، غزلیات قدیم، موسی علمی.
- ۱۲- ساوجی، سلمان. (۱۳۷۱). دیوان، احمد کرمی، سلسله نشریات ما، چاپ اول.
- ۱۳- سنایی غزنوی. (۱۳۵۹). حدیقه الحقیقه. مدرس رضوی. دانشگاه تهران.
- ۱۴- شرتونی. معلم رشید. (۱۳۶۶). مبادی العربیه. ج ۴، اسماعیلیان.
- ۱۵- شریعت. محمد جواد. (۱۳۶۷). دستور زبان فارسی، اساطیر، چاپ سوم.
- ۱۶- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۶۶). شاعر آینه‌ها، آگاه، چاپ اول.
- ۱۷- صائب تبریزی. (۱۳۶۴). دیوان، محمد قهرمان، ج ۴، علمی و فرهنگی.
- ۱۸- سید حسن غزنوی. (۱۳۶۲). دیوان، سید محمدتقی مدرس رضوی، اساطیر، چاپ دوم.
- ۱۹- فرخی سیستانی. (۱۳۴۹). دیوان، دکتر محمود دبیر سیاقی، رواز، چاپ دوم.
- ۲۰- فردوسی. (۱۹۶۳). شاهنامه، ج ۱، برتلس. مسکو.
- ۲۱- فرشید ورد، خسرو، دستور مفصل امروز، سخن، چاپ اول.
- ۲۲- فرخزاد. فروغ. (۱۳۸۴). دیوان، محسن پویان، طه، چاپ اول.
- ۲۳- مشکوه الدینی، مهدی، دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری، دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ سوم.
- ۲۴- منوچهری دامغانی. (۱۳۵۶). دیوان اشعار، دکتر محمد دبیر سیاقی، زوار، چاپ چهارم.
- ۲۵- نشاط، سید محمود. (۱۳۵۹). شمار و مقدار در زبان فارسی. دانشگاه تهران، چاپ اول.
- ۲۶- مولانا جلال الدین. (۱۳۶۳). کلیات شمس، بدیع الزمان فروزانفر، امیر کبیر، چاپ سوم.
- ۲۷- نظامی گنجه‌ای. (۱۳۷۶). خسرو شیرین، دکتر برات زنجانی، ب ۱۶۶۷، دانشگاه تهران، چاپ اول.